

## تنهایی، انواع و علل آن در اشعار سیاوش کسرایی

سید علیرضا کشفی نیا<sup>۱</sup>، احمد طحان<sup>۲\*</sup>، محمدمهدی ترابی خواه جهرمی<sup>۲</sup>

۱- گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد فیروزآباد، دانشگاه آزاد اسلامی، فیروزآباد، ایران.

۲- گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد لارستان، دانشگاه آزاد اسلامی، لارستان، ایران.

سال هجدهم، شماره سوم، خرداد ۱۴۰۴، شماره پی در پی ۱۰۹، صص ۹۷-۱۱۴

DOI: <http://10.22034/bahareadab.2025.18.7797>

### نشریه علمی سبک شناسی نظم و نثر فارسی

(بهار ادب سابق)

#### چکیده:

**زمینه و هدف:** سیاوش کسرایی از شاعران برجسته ادبیات معاصر است که محتوای تنهایی، به تدریج و با تغییرات زندگی و مهاجرت از ایران، در شعرش فراوانی پیدا میکند. در این مقاله، تنهایی در شعر او با هدف تحلیل علل، انواع آن و واکنش شاعر در مواجهه با آن بررسی شده است. این بررسی، با تقسیم‌بندی تنهایی با نظریات اروین یالوم و لارس اسونسن انجام گرفته است.

**روشها:** در این تحقیق با روش توصیفی - تحلیلی و با استناد به مطالعات کتابخانه‌ای به بررسی محتوای تنهایی در اشعار سیاوش کسرایی پرداخته شده است. جامعه آماری تحقیق مجموعه اشعار کامل کسرایی است.

**یافته‌ها:** کسرایی شاعری است که در آغاز با اندیشه‌های حزبی با بنمایه امید شعر میسراید و بر طبق نظرات یالوم و اسونسن فقط تنهایی موقعیتی و بین فردی ناشی از فراق دوستان و درگذشت عزیزان در شعرش دیده میشود. این تنهایی عمیق نیست و با محتوای مقاومت و امید آمیخته است اما بعد از مهاجرت از ایران، با اندوه از کوچ اجباری، غم غربت، فروپاشی نظام کمونیستی و بر باد رفتن امیال و آرزوهای حزبی و قطعی شدن فراق یاران، تنهایی او عمیق میگردد و به انزوا میرسد که بر طبق نظرات یالوم و اسونسن دچار تنهایی مزمن و درون فردی و سرانجام با پوچی و یأس از تنهایی انسان در جهان به تنهایی شناختی و اگزیستانسیال میرسد. تنهایی مزمن و درون فردی در شعر او عمیق است و به تدریج بعد از سرودهای سالهای ۱۳۶۲ آغاز میشود و تا پایان شاعری ادامه مییابد.

**نتیجه‌گیری:** محتوای تنهایی در شعر کسرایی با رویکرد منفی آمده است که ناشی از فراق، درگذشت عزیزان، غم غربت، عدم توفیق در خواسته‌ها و آرمانها میباشد. در مواجهه با تنهایی، او ابتدا با روحیه امیدوارانه شعر میسرود اما به تدریج بعد از مهاجرت از ایران این محتوا فراوانی یافته است و از آن دچار اندوه و یأس و انزوا گشت. تنهایی بین فردی که قبل از مهاجرت در شعرش دیده میشود در این دوره بیشتر شد. با انزوا در غربت و عدم توفیق در خواسته‌هایش به تنهایی درون فردی و مزمن رسید. در مواردی نیز به خاطر انتخاب آرمان‌های حزبی به پوچی و تنهایی اگزیستانسیال روی آورد.

تاریخ دریافت: ۰۵ مرداد ۱۴۰۳  
تاریخ داوری: ۰۷ شهریور ۱۴۰۳  
تاریخ اصلاح: ۲۲ شهریور ۱۴۰۳  
تاریخ پذیرش: ۰۶ آبان ۱۴۰۳

#### کلمات کلیدی:

تنهایی، سیاوش کسرایی، مهاجرت، یالوم، اسونسن

\* نویسنده مسئول:

[a.tahan@iauf.ac.ir](mailto:a.tahan@iauf.ac.ir)  
(+۹۸ ۷۱) ۳۸۷۲۹۷۰۱



ORIGINAL RESEARCH ARTICLE

Loneliness, its kinds and causes in Siavash Kasraei's poems

S.A. Kashfinia<sup>1</sup>, A. Tahan\*<sup>1</sup>, M.M. Torabikhah Jahromi<sup>2</sup>

1- Department of Persian Language and Literature, Faculty of Humanities, Firouzabad Branch, Islamic Azad University, Firouzabad, Iran.

2- Department of Persian Language and Literature, Faculty of Humanities, Larestan Branch, Islamic Azad University, Larestan, Iran.

ARTICLE INFO

Article History:

Received: 26 July 2024

Reviewed: 28 August 2024

Revised: 12 September 2024

Accepted: 27 October 2024

KEYWORDS

Loneliness, Siavash Kasraei, Immigration, Yalom, Svendsen

\*Corresponding Author

✉ [a.tahan@iauf.ac.ir](mailto:a.tahan@iauf.ac.ir)

☎ (+98 71) 38729701

ABSTRACT




**BACKGROUND AND OBJECTIVES:** Siavash Kasraei is one of the distinguished poets in the contemporary literature. In his poems, the content of loneliness gradually becomes more frequent by changes happened in his life and his emigration from Iran. In this paper, the loneliness has been examined to analyze the causes and kinds of loneliness and how the poet reacts to it. In this study, the loneliness is analyzed and classified based on Ervin Yalom and Lars Svendsen's theories.

**METHODOLOGY:** Through descriptive and analytic methods and on the basis of library research, the current study has tried to examine the content of loneliness in Kasraei's poems. Statistical population of the research includes the whole collection of his poems.

**FINDINGS:** Kasraei is a poet who initially composes his poems with partisan thoughts and theme of hope. Based on Yalom and Svendsen's theories, only situational and interpersonal loneliness resulted from the separation of friends and death of beloved ones are observed in his poems. This loneliness is not deep and is integrated with the content of resistance and hope; however, after his emigration from Iran, with the sorrow of the compulsory emigration, extreme homesickness, the destruction of his political party's desires and wishes and the separation of his comrades, his loneliness deepens and reaches isolation. Based on Yalom and Svendsen's theories, it seems that Kasraei suffers from chronic and intrapersonal loneliness and finally with the emptiness and despair of human loneliness in the world, he reaches cognitive and existential loneliness. Chronic and interpersonal loneliness is deep in his poems. This gradually begins after the composed poems in the year of 1362 and continues to Kasraei's final poems.

**CONCLUSION:** The content of loneliness in Kasraei's poems implies a negative approach which is resulted from the experienced separation, death of the loved ones, the feeling of homesickness, and his unfulfilled desires and wishes. Confronted with his loneliness, Kasraei initially composes his poems with hopeful spirit but, after immigration, he suffers from sadness, despair and isolation and this content becomes more frequent in his poems. Interpersonal loneliness observed in his poems prior to immigration became more noticeable in this period. With the isolation in another country and not fulfilling his desires, Kasraei reaches chronic and intrapersonal loneliness. In some cases, he turns to the emptiness and existential loneliness due to the selection of partisan goals. Moreover, with the interpersonal, chronic and existential loneliness he reaches internal isolation.

DOI: <http://10.22034/bahareadab.2025.18.7797>

NUMBER OF REFERENCES	NUMBER OF TABLES	NUMBER OF FIGURES
 11	 0	 0

## مقدمه

تنهایی یکی از موضوعهای مهم و بنیادین بشر است که از جنبه‌های مختلف اجتماعی، روانشناسی، فلسفی، دینی و غیره با دو رویکرد مثبت و منفی قابل بررسی است، در رویکرد مثبت، تنهایی خودخواسته مطرح است که یک تنهایی جسمی است و تنهایی ذهنی نیست. فلاسفه و عرفا به آن توجه دارند و خلوت‌گزینی (عزالت‌گزینی) و دوری از اغیار را مطرح میکنند مانند عزالت‌گزینی در عرفان اسلامی که در آثار شاعران نامدار ادب فارسی توصیه شده است. یا اندیشه‌های برخی فیلسوفان معاصر مثل رالف والدو امرسون (Ralph Waldo Emerson) (۱۸۰۳ - ۱۸۸۲) چنین است، امرسون، فیلسوف و نویسنده آمریکایی معتقد است که فرد فقط در خلوت تنهایی است که میتواند خودش را بشناسد و به خلوت‌گزینی برای خودشناسی توصیه میکند «البته بپتدید هر کسی نیازمند دیگران است، اما دیدار ما با آنها باید همیشه گذرا باشد. بنابراین شخص همیشه دوباره به خلوت خویش باز میگردد و این خلوت است که راهی را رو به پیش می‌گشاید و نه دورهمی با دیگران» (نقل از اسونسن، ۱۳۹۷: ۱۵۵).

تنهایی در رویکرد منفی، یک مشکل اجتماعی و روانی است. «تنهایی پدیده‌ای ذهنی است. ما وقتی احساس تنهایی میکنیم که روابط رضایتبخشی با دیگران نداریم حال چه به این دلیل که روابطمان اندک است چه به این دلیل که روابط فعلی مان عاری از آن نزدیکی مطلوبمان است» (همان: ۲۶). این تنهایی خود به خود تنهایی جسمی را نیز ایجاد میکند و یا ممکن است که بدون تنهایی جسمی و در حضور افراد به وجود بیاید، به عبارتی تنهایی تلقی خود فرد از آن بوده است. «ارتباط با دیگران معنایش تماس جسمانی نیست. ممکن است کسی سالها در تنهایی جسمانی به سر برد و با این حال با افکار و ارزشها یا لاقلا با سازمانهای اجتماعی محیط که به او احساسی از انبازی و تعلق میبخشند در ارتباط باشد. از طرف دیگر، ممکن است شخص در میان مردم زندگی کند و خویشتن را مغلوب احساسی از جدایی مطلق بیابد که اگر از حد معینی تجاوز کند منتهی به حالتی از جنون میگردد که نماینده آن اختلالات اسکیزوفرنیک است» (فروم، ۱۳۹۷: ۳۹).

موضوع تنهایی در شعر فارسی در ادبیات کلاسیک و معاصر یکی از بنمایه‌های اصلی است و نگرشهای متفاوت در مورد آن در دوره‌های مختلف وجود دارد چنانکه خلوت‌گزینی عارفانه و اندوه تنهایی و هجران دو مقوله مهم هستند که در شعر عرفانی و دیگری در شعر غنایی تکرار شده‌اند. در ادبیات معاصر نیز در محتوای سیاسی اجتماعی، گرایشهای فکری به رمانتیسم و نیهیلیسم ادامه یافته است. در این مقاله، شعر سیاوش کسرایی در این موضوع بررسی شده است. اندیشه‌های کسرایی از تنهایی، دلایل آن، انواع تنهایی و چگونگی مواجهه شاعر با آن از آغاز شاعری تا سرانجام زندگی با نمونه‌هایی از اشعارش تحلیل شده است. روش تحقیق، توصیفی - تحلیلی میباشد و برای درک دقیقتر از تحلیل تنهایی در شعر او، تقسیم‌بندی تنهایی با تکیه بر نظرات اروین دیوید یالوم (Irvin David Yalom) روانپزشک هستی‌گرای آمریکایی و لارس اسونسن (Lars Svendsen) فیلسوف نروژی انجام گرفته است.

## پیشینه تحقیق

نظرات یالوم در مورد تنهایی در پژوهشها مورد بررسی قرار گرفته است از جمله سلیمانپور و همکاران (۱۳۹۷) در مقاله «اضطراب تنهایی و رفع آن از دید مولانا و یالوم» علیزمانی و مظاهری (۱۳۹۷) در مقاله «بررسی مواجهه با رنج تنهایی اگزستانسیال در اندیشه اروین یالوم و رنج عارفانه فراق در اندیشه مولوی»، به مقایسه انواع تنهایی از دید یالوم و مولانا پرداخته‌اند. در بررسی اشعار معاصر نیز امان و همکاران (۱۴۰۲) در مقاله «بررسی مبانی

انسان‌شناختی معنای تنهایی از نظر سیمین بهبهانی و اروین یالوم» محتوای تنهایی را در شعر بهبهانی با نظرات یالوم مقایسه کرده‌اند. در ارتباط با بررسی شعر کسرای در تحقیقات مختلف به تنهایی و غم در شعر او اشاره شده است از جمله احسانی و عبداللهی (۱۳۹۷) در مقاله «تصویرسازی با عاطفه‌اندوه و حسرت در اشعار سیاوش کسرای» در ضمن توصیف عاطفه‌اندوه به تنهایی شاعر اشاره کرده‌اند. خزانه‌دارلو و خوش‌ضمیر (۱۳۹۳) در مقاله «بررسی مفاهیم نوستالژیک در اشعار سیاوش کسرای» شاهرخ و همکاران (۱۳۹۹) در مقاله «بازتاب غم غربت و نوستالژی میهن در اشعار سیاوش کسرای» در بررسی موضوع به تنهایی شاعر در غربت اشاره کرده‌اند. اتحادی در مقاله «جلوه‌های رمانتیسم در شعر سیاوش کسرای» تنهایی را به عنوان مؤلفه رمانتیسم فقط با دو نمونه شعر بررسی کرده است؛ اما موضوع «تنهایی» به طور مشخص و با عنوان مجزا همسو با نظرات یالوم و اسونسن در شعر سیاوش کسرای مورد بررسی قرار نگرفته است و این مقاله در ادامه پژوهشها در شناخت مقوله تنهایی و تحلیل آن در شعر کسرای دستاورد تازه‌ای است.

## بحث و بررسی

### نظرات یالوم و اسونسن در موضوع تنهایی

در قرن بیستم روانشناسان با نگاهی تخصصی‌تر، به موضوع تنهایی پرداخته‌اند و نظریه‌های مختلفی در تحلیل آن شکل گرفته است. در رویکرد منفی، تنهایی به عنوان یک مشکل قلمداد می‌شود، «احساس تنهایی یک سازه روانشناسی مستقل از دیگر مشکلات در نظر گرفته می‌شود که خطرات منحصر بفرد خود را دارد» (رحیمزاده و همکاران، ۱۳۹۰: ۱۲۴) از این منظر که انسان موجودی است که برای زندگی در میان جمع آفریده شده و خلوت و انزوا با طبیعت بشر در تضاد است (اسونسن، ۱۳۹۷: ۱۴۹). یالوم و اسونسن، دو روانپزشک و فیلسوف هستند که در بخشی از آثار خود این مقوله را تحلیل کرده‌اند.

اروین دیوید یالوم (متولد ۱۹۳۱)، روانشناس هستی‌گرا (Existentialist) و نویسنده روسی‌الصل است که در امریکا متولد شد. تحصیلات او در رشته روانپزشکی است و استاد بازنشسته دانشگاه استنفورد می‌باشد. وی با آشنایی با مکاتب فکری و فلسفی روزگار خود، روش درمانی خود را براساس اصول اندیشه‌آگزیستانسیالیسم پی ریزی کرد و پایه‌گذار روانشناسی هستی‌گرا است و آثارش در دو حوزه رمانهای روانشناسانه و پژوهشهای روانشناسی است. در کتاب «روان‌درمانی آگزیستانسیال» به چهار دغدغه مهم بشری: مرگ، آزادی، تنهایی و پوچی می‌پردازد. در این کتاب در موضوع تنهایی، به تنهایی انسان در جهان هستی توجه دارد و آن را به عنوان یک مشکل روانی بررسی می‌کند. در بررسیها، تنهایی را به سه نوع «بین فردی، درون فردی و آگزیستانسیال» تقسیم کرده است (یالوم، ۱۳۹۵: ۴۹۳) تنهایی بین فردی، تنها بودن فیزیکی است که شخص از دیگران جدا می‌ماند. تنهایی درون فردی، تنهایی ذهنی است که فرد در حضور دیگران نیز با این تنهایی مواجه است و نوعی انزواطلبی است، تنهایی آگزیستانسیال، تنهایی عمیقی است که به تنهایی انسان در جهان هستی مربوط است.

لارس اسونسن (متولد ۱۹۷۰)، فیلسوف نروژی و استاد گروه فلسفه در دانشگاه برگن می‌باشد. وی پژوهشی همه‌جانبه در زمینه تنهایی انجام داده است و حاصل تحقیقات خود را در سال ۲۰۱۷ در قالب کتابی با عنوان «فلسفه تنهایی» منتشر کرده است. در این کتاب در چگونگی تنهایی، دلایل و انواع آن بحث نموده است.

در تقسیم‌بندی تنهایی، از سه تنهایی مژمن، تنهایی موقعیتی و تنهایی گذرا سخن گفته است (اسونسن، ۱۳۹۷: ۳۳). «تنهایی مژمن همانگونه که از نامش برمی‌آید، وضعیتی است که در آن فرد گرفتار تنهایی از اینکه با دیگران

ارتباط کافی ندارد، دائماً رنج میبرد. تنهایی موقعیتی براساس تغییرهایی در زندگی پدید میآید، نظیر مرگ یکی از دوستان نزدیک یا یکی از اعضای خانواده، یا زمانی که رابطه‌ای عاشقانه پایان میگیرد یا بچه‌های شخص از نزدش میروند و از این قبیل.... تنهایی گذرا هر لحظه میتواند سراغمان بیاید چه زمانی که در یک مهمانی شلوغ هستیم چه وقتی در خانه تنهایییم» (همان) این تقسیم‌بندی اسونسن، در مقایسه با تقسیم‌بندی یالوم با عوامل درونی و بیرونی ارتباط دارد. در مقایسه نظرات او با یالوم، تنهایی مزمن همسو با تنهایی درون فردی و تنهایی موقعیتی و گذرا با تنهایی بین فردی مشابه است. هرچند نمیتوان به طور مشخص میان عوامل درونی و بیرونی برای تنهایی جدایی فرض کرد، چنانچه خود اسونسن گفته است: «غالباً دشوار میتوان معین کرد که احساس تنهایی تا چه میزان درون‌زاد و تا چه میزان برون‌زاد است چون این پدیده‌ای نسبی است که فرد گرفتار آن نیازی برآورده نشده برای برقراری ارتباط با دیگران دارد» (همان: ۳۴) اسونسن در ادامه از تنهایی خودخواسته به اسم «خلوت‌گزینی» نام برده است که در کتاب یالوم نیست. او در سه فصل، تنهایی را در ارتباط با مفاهیم مثل عشق، اعتماد، مسئولیت تحلیل کرده است. فصل هفتم کتاب را به انزوا و خلوت‌گزینی اختصاص داده و در بخشی آن را شکلی مثبت از تنهایی خودخواسته میدانند که بر ارزش‌های زندگی ما میافزاید و با تنهایی دردناک متفاوت است «آنچه در بُن تنهایی نهفته است نوعی نقص و عیب است حال آنکه خلوت و خلوت‌گزینی نوعی گشودگی نامعین در برابر انواعی از تجارب، اندیشه‌ها و احساسات است» (همان: ۱۴۸)

#### سیاوش کسرایی و مقوله تنهایی در شعر او

سیاوش کسرایی در سال ۱۳۰۵ در اصفهان به دنیا آمد و در کودکی به خاطر شغل پدر، همراه خانواده به تهران رفت و ساکن تهران شدند. او در دانشگاه تهران درس خواند و در سال ۱۳۲۹ فارغ‌التحصیل شد و زندگی‌اش را در شغل‌های متعددی از جمله کار در اداره بهداشت، فعالیت در مجله، کار در وزارت راه و آبادانی، تدریس در دانشگاه و فعالیت در کانون نویسندگان گذراند. در سال ۱۳۴۱ با مهری نوذری ازدواج کرد. سرودن شعر را از اواخر دهه ۱۳۲۰ آغاز کرد (عابدی، ۱۳۹۵: ۱۶۳). از همان آغاز شاعری در دهه سی، با آرمانهای حزبی و عضویت در حزب توده، وارد جریان‌های سیاسی شد و یکی از چند شاعر برجسته جریان شعر نو است که با اندیشه ایدئولوژی حزب توده شعر سرود. حزب توده در سال ۱۳۲۰ تشکیل شد و سرانجام در سال ۱۳۶۲ به تدریج منحل گردید (جمعی از نویسندگان، ۱۳۹۰). آثار کسرایی به ویژه بعد از اینکه دفتر خون سیاوش از او به چاپ رسید معلوم شد که کسرایی - صریح‌ترین شاعر پرشور حزب توده ایران در گرماگرم نهضت ملی بود (لنگرودی، ۱۳۹۷، ج ۲: ۴۱۴) وی عضو کانون نویسندگان بود که مستمر در آن فعالیت میکرد اما بعد از انقلاب و پراکندگی کانون، از هیأت مدیره آن حذف شد، در سال ۱۳۶۲ به اجبار به افغانستان رفت، بعد از پنج سال زندگی در آنجا به روسیه رفت و بعد از آن به اتریش سفر کرد و سرانجام در سال ۱۳۷۴ به دلیل بیماری قلبی در وین، درگذشت. در تمام این سالها نیز شعر را با جدیت ادامه میداد و شانزده دفتر شعری دارد. در شاعری از نامهای مستعار چون «کولی»، «بستان بزرگ امید»، «رشید خلقی» و «فرهاد ره‌آور» استفاده کرده که تخلص اصلی او «کولی» است. دفترهای شعر او و سال چاپ اول آنها در موارد زیر است

- ۱- آوا: ۱۳۳۶ ، ۲- آرش کمانگیر: ۱۳۳۸ ، ۳- خون سیاوش: ۱۳۴۱ ، ۴- سنگ و شبنم: ۱۳۴۵ ، ۵- بادوماند خاموش: ۱۳۴۵ ، ۶- خانگی: ۱۳۴۶ ، ۷- به سرخی آتش به طعم دود: ۱۳۵۵ ، ۸- از فرق تا خروسخوان: ۱۳۵۷ ، ۹- آمریکا آمریکا ۱۳۵۸ ، ۱۰- چهل کلید: ۱۳۶۰ ، ۱۱- تراشه‌های تبر: ۱۳۶۲ ، ۱۲- پیوند: ۱۳۶۳ ، ۱۳- هدیه

برای خاک: ۱۳۶۸، ۱۴- ستارگان سپیده دم: ۱۳۶۸، ۱۵- مهره سرخ: ۱۳۷۴ و ۱۶- هوای آفتاب که اشعار پایانی زندگی وی است و بعد از مرگ جمع آوری و در سال ۱۳۸۱ چاپ شد.

در موضوع تنهایی، رویکرد منفی در شعر کسرایی دیده میشود و تنهایی خودخواسته با نگرش خلوت‌گزینی وجود ندارد. مقوله تنهایی در شعرش را باید به دوران پهلوی و بعد از انقلاب اسلامی (قبل و بعد از مهاجرت از ایران) تقسیم‌بندی کرد، در آغاز شاعری با اندیشه حزبی، با امید به پیروزی شعر سروده است و تنهایی، محتوای کمرنگی در شعرش دارد و در این اشعار هم، بنمایه امید دیده میشود؛ چنانکه باید گفت کسرایی «روزی روزگاری» شبان بزرگ امید» شعر معاصر ایران بود» (عابدی، ۱۳۹۵: ۴۹). این امید که او را در مقابل هرگونه تنهایی مقاوم کرده بود بعد از مهاجرت و چشیدن غم غربت، پراکنده شدن یاران و دور شدن از خانواده و فهم دروغین بودن افکار حزبی به شدت جریحه‌دار شد و به ناامیدی و غم و اندوه مبدل گشت. در این دوره تنهایی در شعرش عمیقتر گشت و شاعر تا پایان عمر نتوانست از این تنهایی رها شود.

در ذیل، انواع تنهایی با در نظر گرفتن سیر تاریخی اشعارش و زندگی شاعر و نیز با توجه به تقسیم‌بندی یالوم و اسونسن بررسی شده است.

#### تنهایی بین فردی

در این تنهایی، شخص علیرغم میل خود از اشخاصی که دوست دارد، جدا میشود یا به گونه‌ای است که نمیتواند با دیگران ارتباط بگیرد و تنها میماند. یالوم در تعریف آن گفته است: «تنهایی بین فردی معمولاً به صورت جدا افتادگی و بیکیسی تجربه میشود و به معنای دور افتادن از دیگران است» (یالوم، ۱۳۹۵: ۴۹۳). یالوم در تبیین عوامل این نوع تنهایی از مواردی مثل انزوای جغرافیایی، فقدان مهارتهای اجتماعی، داشتن سبک شخصیتی خاص نام برده است که مانع تعامل اجتماعی راضی‌کننده میشود (همان) در اندیشه‌های اسونسن، تنهایی موقعیتی که تنهایی فیزیکی هستند، همانند تنهایی بین فردی است، او در تحلیل تنهایی از مثالهای فاصله فیزیکی و فراق در مفهوم قطع روابط عاشقانه و درگذشت عزیزان، رفتن بچه‌ها از خانه، طلاق و مواردی از این قبیل استفاده کرده است (اسونسن، ۱۳۹۷: ۳۳)، که تنهایی بین فردی است، همچنین در مفهوم مثبت خلوت‌گزینی تنهایی بین فردی است که شخصی خودخواسته آن را انتخاب میکند. در این تنهایی در صورتی که حضور دیگران حس شود یا «وصال» رخ دهد، این حس نیز برچیده خواهد شد بنابراین عوامل بیرونی دارد.

کسرایی یک فرد اجتماعی است و با ایدئولوژی سیاسی شعر سروده و در تعامل اجتماعی موفق است، بنابراین تنهایی بین فردی در شعرش، فقط در ارتباط با عدم حضور دیگران در کنارش دیده میشود. که در اشعار قبل و بعد از مهاجرت منعکس شده و در دور مورد زیر قابل بیان است.

تنهایی ناشی از فراق افراد: بحث فراق با مفهوم قطع روابط عاشقانه در شعر کسرایی، ناچیز است، او زندگی عاشقانه‌ای داشت، در سال ۱۳۴۰ با مهری نودری، آشنا شد و یکسال بعد ازدواج کردند و همواره زندگی آرامی داشتند، همسرش در روزهای سخت غربت نیز یاریگر او بود. کسرایی در اشعار متعدد او را ستایش کرده است مثل شعر «نامزدی» که دوران خوش نامزدی‌اش را با او وصف کرده است (کسرایی، ۱۳۹۱: ۲۲۸) در شعر «عطر وفا» از وفاداری او قدرانی کرده است (همان: ۵۸۶-۵۸۷) همسرش همواره با او بود، فقط سالهای پایانی عمر کسرایی به اتریش سفر کرد و بعد از اقامت گرفتن در آنجا، کسرایی نیز بعد از مدتی نزد او رفت. بنابراین فراق عاشقانه از معشوق فردی در زندگی کسرایی وجود ندارد و توصیفش از فراق یا صرفاً صبغه رمانتیسمی دارد، یا میتوان معشوق

با جنبه سیاسی و اندیشه آرمانی او در نظر گرفت و بیشترین آن مربوط به فراق دوستان است. در صیغه رمانتیسمی مثل شعر «بن‌بست» که به بن‌بست رسیدن یک رابطه عاشقانه را روایت میکند (همان: ۲۳۸) در بخشی از شعر «ترانه» رفتن معشوق و اندوه فراق را وصف کرده است (همان: ۲۴۷)

این اشعار قبل از مهاجرت فراوانی ندارد و بعد از مهاجرت بیشتر میشود. بارزترین مثال فراق عاشقانه، شعر «غم» از مجموعه «هوای آفتاب» است که در سالهای پایانی عمر سروده است. در این شعر، رفتن معشوق و پیوستن با غم را توصیف کرده است. معشوق گویی همه آرزوها و امیدهای او بود که سرانجام تمام شده است. کسرایی در دوبیتی غمگین میگوید

ماندیم و برآمد تو دیدیم آخر      گلبانگ سرود تو شنیدیم آخر  
بین من و غم جدایی آمد چندی      رفتی تو و ما به هم رسیدیم آخر  
(همان: ۹۰۶)

همچنین تنهایی ناشی از فراق دوستان و آشنایان و یاران حزبی در دوران بعد از کودتا در اشعارش آمده است. مثل شعر «موج» (همان: ۵۲) که چند ماه بعد از کودتا سروده است و با عاطفه تغزلی، جدایی دوستان را توصیف کرده است. از دو موج همسفری صحبت میکند که «شبی در گردبادی تند» (کودتا) از هم رها شدند و او تنها ماند:

«شناور سوی ساحلهای ناپیدا / دو موج رهگذر بودیم / دو موج همسفر بودیم / گریز ما / نیاز ما / نشیب ما / فراز ما / شتاب شاد ما، با هم / تلاش پاک ما توأم / چه جنبشها که ما را بود روی پرده دریا / شبی در گردبادی تند، روی قلّه خیزاب / رها شد او ز آغوشم / جدا ماندم ز دامانش / گسست و ریخت مروارید بی‌پیوندمان بر آب / از آن پس در پی همزاد ناپیدا / بر این دریای بی‌خورشید / که روزی شب چراغش بود و میتابید / به هر ره میروم نالان، به هر سو میدوم تنها» (همان: ۵۱-۵۲).

فراق و تنهایی این دوران عمیق نیست. کسرایی با امید در این سالها زندگی میکند و توصیفش از فراق صیغه رمانتیکی یافته است در اغلب اشعار نیز امیدوار به آمدن یاری است مثل شعر «من آن خموش درختم» که خود را به درختی همانند کرده که در گذر زمان حوادث گوناگونی را از سر گذرانده است. او با مرور خاطرات نیک و بد گذشته، خود را در موقعیتی میبیند که بیش از این تحمل تنهایی را ندارد از این رو چشم انتظار گل نیلوفری است که او را از این وضعیت برهاند.

من آن سترگ درختم که در کناره راه      شکسته بال نشسته است چشم بر صحرا  
من آن خموش درختم که نغمه در من نیست      مگر که باد برآرد ز جان من آوا  
شکسته ساق من و باز همچنان مانده است      نیاز پیچش نیلوفری به پیکر من  
شب آمده است بیا ای گیاه وحشی خوی      بیا بیا و سحر کن شبی تو در بر من  
(همان: ۲۲۵)

در ابیات زیر از دفتر «سنگ و شبنم» فلک را مسبب جدایی و تنهایی معرفی کرده است. از اینکه فلک باعث دوری او از یاران شده، ناراحت است و آن را نفرین میکند.

تو بی من تنگدل، من بی تو دلتنگ      جدایی بین ما فرسنگ فرسنگ  
فلک دوری به یاران میپسندد      به خورشیدش بماند داغ این ننگ  
(همان: ۲۵۱)





است، زمانی حاصل میشود که فرد، احساسات یا خواسته‌های خود را خفه کند، بایدها و اجبارها را به عنوان خواسته‌های خود بپذیرد، به قضاوت‌های شخصی خود بی‌اعتماد شود و تواناییهای ذاتی خود را فراموش کند «تنهایی درون‌فردی، فرایندی است که در آن، اجزای مختلف وجود فرد از هم فاصله میگیرند» (یالوم، ۱۳۹۵: ۴۹۴) از نظر یالوم این نوع تنهایی نوعی ناهنجاری روانی است که راه کاهش شدت آن، ارتباط با دیگران است. (همان) در نظرات اسونسن، تنهایی مزمن همسو با این تنهایی است که ادامه آن رسیدن به پوچی زندگی و طردشدگی اجتماعی است «تنهایی مزمن و انفراد اجتماعی تجربی با احساس بی‌معنایی در زندگی مرتبط هستند» (اسونسن، ۱۳۹۷: ۲۷) انسان منزوی علاوه بر اینکه از درون احساس تنهایی میکند، در نهایت درگیر تنهایی بین فردی نیز میشود. به نظر اسونسن «انزوای اجتماعی تأثیری فوق‌العاده منفی هم بر سلامت روح و روان و هم بر سلامت جسم دارد» (همان: ۲۹).

تنهایی درون‌فردی در شعر به صورت یأس، دل‌تنگی، نارضایتی، انزوا و گوشه‌گیری نمود مییابد. این تنهایی در شعر کسرایی بعد از مهاجرت ایجاد میشود، او که به اجبار از وطن بیرون میرود و امید بازگشت دارد، وقتی نمیتواند برگردد، دچار یأس میگردد. نبود دوستان، دوران خوش روزگاران قبل، او را به انزوا و اندوه میکشاند. در واقع تنهایی درون‌فردی کسرایی نشأت گرفته از تنهایی بین فردی است، در غربت همچنان با مردم تعامل دارد، اما آنها که میخواهد دیگر نیستند، یاران پراکنده شدند. او شخصی اجتماعی بود. به گفته همسرش منزل او در دههٔ چهل و پنجاه کانون برگزاری جلسات و محل رفت و آمد دوستان و آشنایان هم‌عقیده با وی بود. وی در توصیف خانه و زندگی مشترکش با کسرایی گفته است: «همه میدانند که سیاوش در جمع زنده بود و زندگی میکرد. منزل ما هم مثل کلوپ شبانه روزی بود که هر کس میتوانست هر موقع واردش شود. ما هم به این شیوه عادت کرده بودیم. اگر یک روز کمتر کسی میآمد یا اصلاً نمیآمد همگی فکر میکردیم که چه شده؟ چه اتفاقی افتاده؟ همیشه منتظر بودیم. منزل ما در شبانه روز حداکثر چهار ساعت خاموش بود و آن هم وقتی که همه خواب بودند» (عابدی، ۱۳۹۵: ۶۹).

کسرایی سالها بدینگونه پرامید و پرشور و نشاط زندگی کرده بود و آن زمان که ناچار شد وطن را ترک کند، دچار یأس تدریجی شد. این یأس کم‌کم او را به تنهایی درون فردی رساند. نخست به افغانستان رفت؛ در آنجا هنوز این تنهایی در درونش عمیق نشده است و امیدی به بازگشت دارد. در شعر «جان آفتابی عشق» از شبی سخن گفته است که راه به صبح دارد، خود را حبس در قفسی توصیف کرده است که امید دارد جان آفتابی عشق در به روی بستگان غم باز کند:

«آری شبی است شسته به تاریکی و به خون / در خاطر موی / شمعی چراغداری خود را / در راه سرخ صبحدم آغاز میکند. / این جا سرای بستهٔ خاموشی است / اما در من پرنده‌ای است که آزادی تو را / یک‌ریز در ترانه‌اش آواز میکند. / پاییز قلبهاست / اما دلم به حوصله‌مندی در این هوا / پروردن بهار دگر ساز میکند / با شمع و با پرنده و با عطر نوبهار / حبسم به یک قفس / ای جان آفتابی عشق، ای سپیدفام / دست بلند تو / کی تیغ میکشد؟ / کی در به بستگان غمت باز میکند؟» (کسرایی، ۱۳۹۱: ۸۴۶ - ۸۴۵).

در رباعی زیر اوضاع تنهایی خود و تمایل به انزوا را به این شکل توصیف میکند:

تنها شدم، بجاست که برخیزم / با خود چو گردباد بیاویزم  
راهی برم به جایی و آنگاه چون نسیم / خاموش‌وار از همه بگریزم  
(همان: ۸۴۹)

در این سالها گرچه «او دیگر شاعر توده‌ای نیست اما دغدغه‌های اجتماعی هنوز هم دست از دامنش برنداشته» (زرقانی، ۱۳۹۱: ۳۰۹) گویی هنوز باورهای او تغییر نکرده است، چنانکه در شعر «برآ سمندر من» که در سال ۱۳۶۳ سروده است، مستقیماً بیان کرده «بسوخت هر چه مرا بود غیر باور من» (همان: ۸۴۷). شعر «دریایی» را به مناسبت سالگرد درگذشت نیما و به یاد وی سروده است. در این شعر با اقتباس از شعر نیما، در فضای غمگین به یادکرد دوران دهه سی و مبارزه‌هایش پرداخته است و تنهایی بین فردی در رثای نیما را با انزوای درونی و تنهایی‌اش در غربت آمیخته است. در مقایسه احوال روزگار نیما و حوادث زمان خود، از سرنوشت خود غمگین است و خود را گمشده‌ای میدانند:

«اینک از آن شب و دریا ماییم / در تک قایق دلتنگ روان، / - گمشده، در طلب گمشدگان - / گوش بر زنگ صدایی که ز جان برخیزد / بر سر موج به هر سو نگران» (همان: ۸۸۱).

با توجه به اشعارش، وضعیت دوگانه در بیم و امید بودن را در شعرهای این دوره او میبینیم مثل شعر «با هرچه ام که شعله به جان است» (سروده سال ۱۳۶۴) که خطاب به آزادی سروده است و ناراحتی میکند که چرا هرگز نزد او نیامد:

«آزادی / در من چرا زبان نگشودی، / با من چرا نیامدی ننشستی در این سرا؟ / آخر چرا چرا، / آن بذر را به دفترم نفشاندی؟ / ای خوشنوا چرا، / یک بار سر ندادی آوازی، / در بزم تلخ ما؟ / هر روز، هر کجا / در چارسوی کشور دنیا / نقشی ز خویش میزنی و جلوه میکنی / بر چشم و بر دهان چه بسیار مردمان، / گل میپراکنی تو و شادی می‌افکنی! / لیکن، / از کوچه‌ام گذر نمیکنی تو و عمری است / کز این دریچه من / سر تا به پای چشم - چون گل حسرت - / در انتظار آمدنت مانده‌ام هنوز» (همان: ۸۶۹ - ۸۶۸).

کسرابی هنوز وضعیت گرفتار شده در آن را باور ندارد، همچنان در فکر توده کردن (ایهام به حزب توده) آزادی را میخواند:

«اینبار ای خجسته دم آزادی / من توده میکنم / با هرچه‌ام که تاب / با هرچه‌ام که تب / با هرچه‌ام که شعله به جان است، آتشی / باشد که همچو مشعل / برگیری ام ز خاک / باشد چو شب چراغ بگردانی ام به شب» (همان: ۸۷۰). هرچه زمان سپری میشود، اندوه شاعر بیشتر میگردد و منزوی‌تر میشود. در شعر «محبوس در ابریشم خویش» (سروده شهریور ۱۳۶۶ کابل) انزوای خود را با رانده شدن و تنها ماندن در غربت با تصویر محبوس ماندن کرم ابریشم توصیف کرده است

یک رانده تنها شده از باغ پریشم      اندوهی و انبوهه‌ای از کار به پیشم  
کو روزه‌ای تا که از آن پر بگشایم      من کرمک محبوس در ابریشم خویشم  
(همان: ۸۹۰)

با کوچ از افغانستان به روسیه، تنهایی درون فردی او تثبیت میشود و امیدهای بازگشت به وطن کمرنگ میگردد، او در پاییز ۱۳۶۶ به مسکو رفت. بنا به اظهارات همسرش، «وضعیت وی در افغانستان بهتر از شوروی بود. در مسکو قضیه خیلی فرق داشت. خبرهایی که از ایران برای او نقل میکردند او را دگرگون کرده بود. او از شخصی اجتماعی، پرتحرک، خوش بیان، مهربان و حساس به انسانی آرام، ساکت، کم حرف و منزوی در یک اتاق تبدیل شده بود. هر روز ساعتی در کنار رود مسکو، که از نزدیک منزل ما میگذشت، پیاده روی میکرد. هر وقت که در این پیاده رویها با او بودم، تمام راه درباره ایران، ایرانیهای پراکنده در جهان، تأسف از جریانهای حزب و اتحاد شوروی حرف میزد که اغلب اوقات، به بغض و گریه ختم میشد» (عابدی، ۱۳۹۵: ۷۳ - ۷۲).

در مسکو با سرودن «غزل سیاه» در شهریور ۱۳۶۹ انزوایش را آشکارا توصیف میکند. این شعر نشان میدهد که وضعیت روحی او تا چه اندازه نابسامان است. شعر را خطاب به حافظ سروده، اما در واقع این درد دل، بهانه‌ای برای بیان رنجها و مشکلاتی است که شاعر با آنها دست به گریبان است، در جواب شعر حافظ که گفته اگر غم لشکر انگیزد، من و ساقی بهم سازیم و بنیادش براندازیم، میگوید بیا ببین که غم ترکنازی میکند و ساقی در خون غلتیده است

«چو خواندی بر کف دست بنی آدم، خط رنج و خط غم را / چو دیدی بر سراسر تاق گیتی نقش در هم راه / به دلداری صلا دادی / اگر غم لشکر انگیزد که خون عاشقان ریزد / من و ساقی به هم سازیم و بنیادش براندازیم / بیا ای پیر روشن‌بین / دمی بر چشم من بنشین / نگه کن ترکناز لشکر غم را / به خون غلتیدن ساقی، / به خاک افتادن عشاق عالم را!» (کسرایی، ۱۳۹۱: ۹۱۵).

در مسکو کسرایی به ناامیدی مطلق از عقاید حزبی نیز میرسد و ناکام ماندن پس از یک عمر تلاش بی‌وقفه برای عقایدش، او را افسرده میکند. اتفاق دیگری نیز می‌افتد، دخترش پناهندگی امریکا میگیرد و میرود، همسرش نیز به اتریش میرود و کسرایی در مسکو تنها میماند، دوری از وطن، احساس آوارگی، پراکندگی خانواده و بدعهدی هم‌حزبی‌هایش، دلایلی است که او را منزوی میکند و نسبت به همه چیز بدبین میشود. در همین غزل در بند دوم در جواب شعر حافظ که «فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو دراندازیم» میگوید سیاه‌پوشان و پریشانان (استعاره از خود و وفاداران به حزب) را بنگرد و فصل ماتم را ببیند:

«به فرش گل جهان میخواستی در بزم و پاکوبی / فلک را سقف بشکستن / ستاره ز آسمان رومی / رسنهای زمان را تار بگسستن، / به تومار زمانه طرح نو بستن، / دگر، بنگر سیاه‌پوشان، / پریشانان می از خون دل نوشان، / شکسته پر و بالان قفس، این دورپروازان غمگین بین / فتاده پهلوانان را، دگر خواهان این نظم بدآیین بین / بین این برگریزان وفا، وین فصل ماتم را / ببین بر دامن گل خون شبنم را!» (همان: ۹۱۶).

در بند سوم به طور مشخص با بیان خاموشی شمع، پراکندگی جمع و نداشتن حتی یک یار غمگسار، تنها شدن خود را تأکید میکند. با نمادهای طبیعی و حماسی، مرگ عزیزان و رفتن آنها و تنها ماندن خودش را توصیف کرده است.

«اگر مرد خراباتی، جهان خونین خرابات است. / چه میپرسی ز میخانه، زمین غمخانه خوف و خرابات است. / شرابی نیست، شمعی نیست، جمعی نیست. / در این خمخانه، مرگ سنگدل ساقی است. / نه، یاری نیست، / رفیق غمگساری نیست، / از این باغ و از این بستان، / بسی تابوت گل با کاروان رفته است، / پریشان خاطری مانده است و یار مهربان رفته است، / تهمتن رفته از شهنامه و اینجا، / به چشم بسته هر سهراب ببیند خواب مرهم را!» (همان).

در پایان شعر نیز از حافظ میخواهد که بیاید و جامی به او بدهد بلکه لشکر غم را بشکند (همان: ۹۱۷). در نامه‌ای که در سال ۱۳۷۱ برای یار دیرینش شاهرخ مسکوب نوشته است، بخشی از مصائب خود را اینگونه بازگو میکند: «میگویند بروید همانجا که تا به حال بوده‌اید. در اینجا نیز به سبب تیرگی مناسبات و درگیریهای من با رفقای حزبی ایرانی، وجهی که صلیب سرخ شوروی میپرداخت قطع کردند (کاری که در هیچ کجای دیگر نمیتواند اتفاق بیفتد) و بعد که گند کارشان درآمد پی‌ام فرستادند که مرا راضی کنند، نرفتم... مهربی به اتریش رفت... پناهندگی گرفت، بی‌بی دخترم به آمریکا رفت... آرزومندم شرایط مناسبی برای بازگشت به ایران فراهم آید که هر چه زودتر از این پراکندگی و ننگ این غربت و هن‌آور نجات پیدا کنیم. هیچ کلامی قادر نیست که آنچه را ما

از پستی و فرومایگی (بویژه از کسانی که چهره‌های دیگر از آنان در خاطرمان ترسیم کرده بودیم) دیدیم و کشیدیم بیان کند» (نقل از شریفی، ۱۳۹۱: ۱۱).

کسرایی تا اوایل سال ۱۳۷۴ در مسکو تنها و منزوی ماند و پس از آن به اصرار خانواده به اتریش پناهنده شد و پس از گذشت چند ماه به دلیل بیماری درگذشت. اشعار این سالها گویای اندوه بیشمار او از تنهایی‌اش در غربت و دلتنگی برای وطن است.

نمونه این تنهایی، شعر «چه کسی کشت مرا؟!» را میتوان نام برد، کسرایی در این شعر آمل و آرزوهای خود را مرور میکند و در تنهایی خود خطاب به آینه از جفاها و خیانت‌هایی که در حقش شده، میگوید و این اتفاقات را به منزله کشته شدنش میدانند:

«همه با آینه گفتم، آری / همه با آینه گفتم که خموشانه مرا میپایید / گفتم ای آینه با من تو بگو / چه کسی بال خیالم را چید؟ / چه کسی صندوق جادویی اندیشه من غارت کرد؟ / چه کسی خرمن رؤیایی گل‌های مرا داد به باد؟ / سر انگشت بر آینه نهادم پرسیان: / چه کس آخر، چه کسی کشت مرا، / که نه دستی به مدد از سوی یاری برخاست. / نه کسی را خبری شد نه هیاهویی در شهر افتاد؟ / آینه / اشک بر دیده به تاریکی آغاز غروب / بی‌صدا بر دلم انگشت نهاد» (کسرایی، ۱۳۹۱: ۹۲۳ - ۹۲۲).

در شعر «هوای آفتاب» (سروده شهریور ۱۳۷۲) توصیف انزوا، غم غربت و ناامیدی شاعر است. در ابتدای شعر دلتنگی خود را برای وطن (دیوار روشنی) بیان میکند. دلتنگ است و هوای رفتن به آنجا دارد اما نمیتواند.

«ملال ابرها و آسمان بسته و اتاق سرد / تمام روزهای ماه را / فسرده مینماید و خراب میکند. / من به یادت ای دیوار روشنی - کنار این دریاچه‌ها - / دلم هوای آفتاب میکند! / خوشا به آب و آسمان آبی‌ات. / به کوه‌های سربلند، / به دشتهای پر شقایقت، به دره‌های سایه‌دار، / و مردمان سخت‌کوش توده کرده رنج روی رنج. / زمین پیر پایدار! / هوای توست در سرم / اگر چه این سمند عمر زیر ران ناتوان من، / به سوی دیگری شتاب میکند» (همان: ۹۳۴).

در ادامه شعر، ناگهان عقده‌گشایی میکند و مسلسل‌وار رنج انباشته درونش را لخت به لخت بیرون میریزد میگوید تنها و بی‌پناه است و در غربت مانده است:

«نه آشنا، نه همدمی، نه شانه‌ای ز دوستی که سر نهی بر آن دمی / تویی و رنج و بیم تو / تویی و بی‌پناهی عظیم تو. / نه شهر و باغ و رود و منظرش / نه خانه‌ها و کوچه‌ها، نه راه آشناست / نه این زبان گفت‌وگو، زبان دلپذیر ماست» (همان: ۹۳۵).

این اشعار دقیقاً توصیف اوضاع زندگی در روسیه است. او از آنجا بیزار بود و به سختی زندگی کرد. فرزند او مانلی، گفته است: «با وجود احترام فوق‌العاده‌ای که پدرم نسبت به میراث ادبی روسیه داشت، هیچگاه برای فراگرفتن زبان روسی تلاشی نکرد. به نظر من، در حقیقت، این تصمیم اعتراضی بود به خویشستن خویش، به این که چرا من در این‌جا هستم و میهنم کجاست» (عابدی، ۱۳۹۵: ۱۰۴).

در ادامه شعر، بی‌اعتنایی مردم و رانده شدنش را در آن روزها توصیف کرده است. کسی نمی‌آید، نامه و پیامی نمیدهند، با خاطرات بزم دیرین، یادش را خوش میکند اما این فقط خیال است:

«تو و هزار درد بی‌دوا. / تو و هزار حرف بی‌جواب. / کجا روی؟! به هر که رو کنی تو را جواب میکند. / چراغ مرد خسته را، / کسی نمی‌فرورد از حضور خویش / کسش به نام و نامه و پیام، / نوازشی نمیدهد. / اگر چه اشک نیم‌شب، / گهی ثواب میکند/نشسته‌ام به بزم دوستان و سرخوشم. / بگو بخند و شعر و نقل و آفرین و نوش. / سخن به هر کلام

و شیوه‌ای ز عهد و از یگانگی است. / به دوستی، سخن ز جاودانگی است / امان ز شبر و خیال، / امان / چه‌ها که با من شکسته‌خواب میکند» (کسرایی، ۱۳۹۱: ۹۳۵)

سرانجام نیز در انزوای خود از تنهایی به جان آمده، برای وطن دلتنگی میکند.

«اگر چه بر دریچه‌ام در آستان صبح / هنوز هم ملال ابر بال میکشد / ولی من ای دیار روشنی دلم چو شامگاه توست / به سینه‌ام اجاق شعله‌خواه توست / نگفتمت دلم هوای آفتاب می‌کند» (همان: ۹۳۶).

### تنهایی اگزستانسیال (وجودی)

تنهایی اگزستانسیال به فلسفه زندگی ارتباط دارد و عمیقتر از تنهایی بین فردی و درون فردی است، در این حالت حتی اگر انسان از نظر ارتباط با دیگران و آگاهی درست و دقیق از وجود خود در بهترین شرایط ممکن باشد؛ باز هم این حالت تنهایی پابرجا است «افراد اغلب از دیگران و از اجزای خود جدا می‌افتند ولی در عمق این جدافتادگیها، تنهایی اساسی تری جای دارد که به هستی مربوط است، تنهایی‌ای که برغم رضایت‌بخش‌ترین روابط با دیگران و برغم خودشناسی و انسجام درونی تمام‌عیار، همچنان باقی‌ست» (یالوم، ۱۳۹۵: ۴۹۵) یالوم این تنهایی را به مفاک (گودالی) تشبیه میکند که بین انسان و هر موجود دیگری قرار دارد و هیچگونه راه ارتباطی بین این دو نیست. بسیار بنیادی‌تر و ریشه‌ای‌تر است و جدایی میان فرد و دنیا است (همان) در ادامه یالوم در تشبیه این تنهایی به درّه گفته است: «تنهایی اگزستانسیال، درّه‌ای است که از راههای مختلف میتوان به آن نزدیک شد. رویارویی با مرگ و آزادی، ناگزیر آدمی را به آن دره راهنمایی خواهد کرد» (همان) بنابراین تنهایی وجودی را در دو حالت میدانند: تنهایی در برابر میرایی و تنهایی در برابر آزادی و انتخاب.

– **مرگ و تنهایی اگزستانسیال:** این تنهایی در برابر مرگ قابل توصیف است و اندیشیدن به این مفهوم است که سرانجام هستی مرگ است و انسان در این مردن، تنهاست. در واقع این تنهایی، تفکر فرد در مقابل میرایی انسان است. یالوم در اینباره گفته است: «آگاهی از «مرگ من» موجب میشود فرد عمیقاً دریابد که قادر نیست با دیگری یا برای دیگری بمیرد» (یالوم، ۱۳۹۵: ۴۹۷). انسان نمیتواند مرگ را نه از خود و نه از عزیزانش دور کند و این سفری است که هرکس ناگزیر است به تنهایی رهسپار آن شود. مرگ عزیزان عاملی بیرونی و موقتی در ایجاد حس تنهایی است؛ درد و اندیشه آن به مرور زمان کم و کمتر میشود و گاه از آن فقط خاطره‌ای باقی میماند، اما احساس تنهایی در برابر مرگ همیشه همراه آدمی است. اکتاوو پاز، شاعر و نویسنده مکزیکی که تنهایی را «عمیق‌ترین واقعیت در وضعیت بشر» میدانند (پاز، ۱۳۸۱: ۷)؛ در کتاب «دیالکتیک تنهایی» جمله‌ای دارد که یادآور نظریه یالوم درباره تنهایی در برابر میرایی است، گفته است «انسان مرگ و تولد را به تنهایی تجربه میکند، چرا که تنها زاده میشود و تنها میمیرد» (همان: ۱۰).

– **آزادی و تنهایی اگزستانسیال:** در این نوع از تنهایی، انسان در برابر اراده و گزینشهای خود تنها و مسئول است، چراکه در این انتخاب هیچکس – حتی اگر هم بخواهد – نمیتواند کمکی کند و باری از دوش انسان بردارد. یالوم این تنهایی را «تنهایی ناشی از والد خود بودن» (یالوم، ۱۳۹۵: ۴۹۹) معرفی کرده و گفته است: «همان قدر که آدمی مسئول زندگی خویش است، همان قدر تنها است، آگاهی از مؤلف بودن خویش، به معنای ترک این اعتقاد است که دیگری مرا آفریده و حفاظتم میکند. تنهایی عمیق از عمل خود آفرینندگی جدایی‌ناپذیر است، فرد به بی تفاوتی عظیم جهان آگاه میشود» (یالوم، ۱۳۹۵: ۴۹۹).

توصیف یالوم بیناهی انسان در جهان هستی است، انسانی که خود را در جهان تنها میبیند و همه چیز برای او بیمعنا میشود. اسونسن نیز در کتابش از تنهایی متافیزیکی و شناختی سخن گفته است که همسو با اندیشه یالوم میباشد. «اگر به این باور برسیم که تنهایی همیشگی ما، جدایی ما از دیگران، امری محتوم است چون ساختار جهان به گونه‌ای است که نهایتاً باید هر کس گلیم خویش را از آب بکشد، نوعی تنهایی فیزیکی را تجربه میکنیم. یک نوع دیگر از تجربه تنهایی که به تجربه تنهایی متافیزیکی هم ربط دارد، تنهایی شناختی است. تنهایی شناختی به معنای این اعتقاد است که ما هرگز نمیتوانیم حرفمان را به دیگری بفهمانیم یا حرف دیگری را بفهمیم و بنابراین قطعاً دیگران نمیتوانند ما را بفهمند» (اسونسن، ۱۳۹۷: ۲۲) در این دیدگاه، کسرایبی در مواجهه با حضور انسان در جهان به یأس و انکار نرسیده است اما براساس نظر اسونسن به تنهایی شناختی رسیده است که هیچ کس اندوه او را درک نمیکند. و باتوجه به نظر یالوم تنهایی عمیق را از انتخابش تجربه کرده است و بیناهی خود را در جهان به شکل بارز بعد مهاجرت و تنهایی غربت درک کرده است. با مقایسه اشعار آغازین که بنمایه امید دارد با اشعار پایانی‌اش که به ناامیدی رسیده، میتوان گفت به تنهایی هستی‌شناسانه در ارتباط با آزادی و انتخاب، دچار شده است در دوران قبل مهاجرت، شعر «یک، دو، سه» نمونه توصیف تنهایی انسان در جهان است که گفته است همه ما تنها هستیم.

«یک قناری بر دست / دو کیوتر بر بام / و سه گنجشک به شاخ شمشاد / هیچ پیوندیشان با هم نیست انفجار خطری / همه مرغانی هستند رهایی جو بر بال هوا / انفجار چه خطر هاست جهان میلرزد / و تو تنها در خویش / و شما تنها در خویش / و شما تنها تنها در خویش / و همه ما تنها» (کسرایبی، ۱۳۹۱: ۴۰۵).

نمونه‌های این شعر که در دههٔ چهل سروده، در اندوه شاعر از شکست و پراکندگی یاران میباشد و فراوانی ندارد اما نشان میدهد ذهن شاعر در مواقعی این تنهایی را حس کرده است. هرچند به خاطر آرمانهای حزبی طبق تاریخ سرایش اشعارش، در مجموعه‌های قبل از انقلاب، در مسیر مبارزاتش هرچه بیشتر خود را در کنار تودهٔ مردم میدید. در این مجموعه‌ها و از این زاویه کسرایبی همچنان در صف مقدم شعر سیاسی ایران قرار داشت (لنگرودی، ۱۳۹۷، ج ۳: ۴۰۸ - ۴۰۶). بعد از انقلاب اسلامی همچنان افکار توده‌ای را در شعرش منعکس میکرد اما رفته رفته به افول گرایید و در صحنه شعر نیز نادیده گرفته شد، دوگانگی میان امید و ناامیدی در مجموعه‌های این دوران تا سال ۱۳۶۲ دیده میشود. کسرایبی به گواهی اشعار «آمریکا! آمریکا» (۱۳۵۸)، «چهل کلید» (۱۳۶۰) و «تراشه‌های تبر» (۱۳۶۲) دچار افکار دوگانه و ضد و نقیض است. خیلی از افراد حزب توده دستگیر میشوند، او از کانون نویسندگان اخراج میگردد و ناچار به کوچ اجباری تن میدهد. بعد از مهاجرت، تنهایی بین فردی، تنهایی درون فردی و عاقبت تنهایی اگزستانسیال را تجربه میکند.

نمونه زیر ابیاتی از شعر «گل‌های سپید» است که در دههٔ سی سروده است. با روحیهٔ امید به زندگی بیان میکند که مرگ را باور ندارد وقتی هنوز عشق هست نفسهای زندگی را با مرگ سر نمیکند:

«باور نمیکند، دل من مرگ خویش را / نه، نه من این یقین را باور نمیکنم / تا همدم من است، نفسهای زندگی / من با خیال مرگ دمی سر نمیکنم / آخر چگونه گل، خس و خاشک میشود ؟ / آخر چگونه، این همه رویای نو نهال / نگشوده گل هنوز / ننشسته در بهار / میبزمرد به جان من و خاک میشود ؟ / ... / این ذره ذره گرمی خاموش وار ما / یک روز بی گمان / سر میزند جایی و خورشید میشود / تا دوست داری ام / تا دوست دارم / تا اشک ما به گونه هم میچکد ز مهر / تا هست در زمانه یکی، جان دوستدار / کی مرگ میتواند / نام مرا بروید از یاد روزگار ؟ / بسیار گل که از کف من برده است باد / اما من غمین / گل‌های یاد کس را پرپر نمیکنم / من مرگ هیچ عزیزی

را / باور نمیکنم / میریزد عاقبت / یک روز برگ من / یک روز چشم من هم در خواب میشود / زین خواب چشم هیچ کسی را گریز نیست / اما درون باغ / همواره عطر باور من، در هوا پر است» (کسرایی، ۱۳۹۱: ۱۸۸ - ۱۸۹). در جامعه بعد از کودتا که اغلب شاعران به یأس و سرخوردگی اجتماعی دچار شدند و حزب توده را رها کردند. کسرایی کسی است که از عقاید توده‌ای دست برداشت و با آرمان‌خواهی حزب توده، منظومه «آرش کمانگیر» را سرود. این منظومه اوج امیدها و آرزوهای شاعر در سالهای پس از کودتا است، به گفته عابدی سرود امید است، سروده‌ای که امید و آرزو را در دلها میپراکند و منتشر میکند. شعری است برای امیدها و آرزوهای که نباید فراموش شود و از کف رود و این هنگامه پس از شکست نهضت ملی و مردمی است (عابدی، ۱۳۷۹: ۶۱) در جامعه ناامید، آرش قهرمان و مبارز ملی است که به خدمتگزاری از باغ آتش (جامعه نومیذ) بر میخیزد. کسرایی روزگار خفقان و ناامیدی را در چند بند توصیف میکند ترکیبهایی چون: دشمنان بر جان ما چیره / بر زبان بس داستانهای پریشان / زندگی سرد و سیه چون سنگ / غیرت اندر بندهای بندگی پیچان / عشق در بیماری دل مردگی بی‌جان / سنگ آزادگان خاموش / خیمه گاه دشمنان پر جوش / هیچ دل مهربی نمیورزد / هیچ کس دستی به سوی کس نمی‌آورد / باغهای آرزو بیبرگ / آسمان اشک بار / گرم‌رو آزادگان در بند / روسپی نامردمان در کار / (کسرایی، ۱۳۹۱: ۱۰۴ - ۱۰۶)

در چنین اوضاعی، آرش برای پرتاب تیر از شکاف دامن البرز بالا می‌رود، تیر را پرتاب میکند. تیر از کمان و جان از تن آرش رها میشود و اینچنین آرش، جان در راه وطن میدهد.

«آری، آری جان خود در تیر کرد آرش / کار صدها صد هزاران تیغه شمشیر کرد آرش» (همان: ۱۱۴).

اما بعد از گذر سالها، وقتی از همه کس و همه چیز دور میشود و تنها میماند، به تنهایی عمیقی میرسد. در این تنهایی، عقاید دیرین خود را که با آگاهی انتخاب کرده بود و سالها با آن زیسته بود، پوچ میبیند و از انتخابش پشیمان میگردد. تنهایی عمیقش را اینبار بار با نمادهای اساطیری در منظومه «مهره سرخ» بیان میکند که جوابیه‌ای در امیدورزی آرش کمانگیر است. خود او در آغاز منظومه از خطاهایش گفته و تنهایی را تاوان آن توصیف کرده است: «در مهره سرخ، سخن از خطاهای خطیر نیک خواهانی است که شیفتگی را به جای شناخت در کار میگیرند و شتاب‌زده و با دانشی اندک تا مرزهای تباهی میرانند و اینک تاوانهای سنگینی که میبایدشان پرداخت. از که بنالیم؟! پراکندگی، میوه آن تلخ دانه‌هایی است که خود بر این زمین افشانده‌ایم و اکنون بارور شده است. هر که را آرمانی در سر و آرزویی در دل بوده است، در سیاهچال جدایی با خویش میتابد» (همان: ۷۵۳).

محتوای شعر، قصه کشته شدن سهراب است، سهراب که جوانه امید تهمینه بود به حيله افراسیاب، به خاطر غرور به پندار نیک به دست نزدیکترین کس (پدر) کشته میشود؛ این شعر وصف حال امید کسرایی است که چگونه آن را مثل سهراب با خود همراه داشت، اما همه چیز دست به دست هم داد و عاقبت به دست نزدیکترین کس کشته شد، در هر بند سهراب با یک نفر: رستم، گردآفرید، افراسیاب صحبت میکند که همگی نمادهایی از افراد جامعه هستند. سرانجام بعد از دیدار با فردوسی که قصه‌اش را سروده است، تسلیم به مرگ میشود، او مرگ را دوست ندارد، از هدف خود میگوید که با امید قدم پیش گذاشته بود و به جنگ بدیها رفته بود و امید داشت که عزت و آزادگی را به همه ببخشد و جنگ و کینه‌ها را از قلبها جدا کند. اما به آرزو نرسید. اینک حرف دل کسرایی در آستانه ناامیدی این است:

«خوش بود روزگار / گر محنت روزگار / چون خار سرزنش به دل و جان نمی‌خلید / یا بر درخت پرگل و پربار آرزو / هر روز نو به نو / این بی‌شمار میوه رنگین نمیرسید» (همان: ۷۸۴).

شعر را هم با مرگ تهمتن در چاه به پایان میبرد. بعد از این، در اشعار دیگر او، رنگ‌امیدی نیست و جای آن را غم غربت و پیری و اندوه گرفته است. این اندوه تاجایی پیش رفته که شاعر گاه با دید پوچی به آفرینش و مسأله خلقت انسان پرداخته است و زندگی را پوچ دانسته است، نمونه در ابیات زیر گفته است:

«یک عمر ساختن / آنکه به جا نهادن و رفتن به هیچ و پوچ؟ / آخر چه میرود / بر این جهان که در همه جاده‌های آن / هنگامه‌های بی‌سر و سامانی است و کوچ؟» (همان: ۹۱۲)

### نتیجه‌گیری

سیاوش کسرائی شاعری است که موضوع تنهایی در شعرش به تدریج تبدیل به یک بنمایه شده است. در این مقاله، انواع تنهایی، علل آن و واکنش شاعر در مواجهه با آن همسو با نظرات یالوم و اسونسن در باب تنهایی، بررسی شد. نتایج تحقیق نشان داد، کسرائی با بنمایه امید شعر را آغاز کرد و در اشعار قبل از انقلاب او از دهه سی تا بعد از انقلاب اسلامی، محتوای تنهایی ناشی از فراق یاران و درگذشت عزیزان با فراوانی کمتری دیده میشود که بر طبق نظر یالوم تنهایی بین فردی و تنهایی موقعیتی از نظر اسونسن میباشد. این تنهایی در او اثر عمیق ندارد و اندوه موقعیتی ایجاد میکند و کوتاه است، شاعر با روحیه امید در مواجهه با این تنهایی مقاوم است اما بعد از مهاجرت از ایران، این تنهایی در او عمیق میشود و با گذشت زمان و از دست رفتن امید شاعر علاوه بر تنهایی بین فردی، محتوای تنهایی از یأس، غم غربت، انزوا روحی که در نظرات یالوم و اسونسن تنهایی مزمن و درون فردی و تنهایی اگزستانسیال است، در شعر او فراوانی مییابد. کسرائی به تدریج از تنهایی بین فردی به درون فردی میرسد. در این تنهایی به یأس و غم غربت دچار میگردد، آرزوی وصال یاران و برگشت روزهای خوب گذشته و آمدن به وطن دارد اما آرزوی او محقق نمیشود. شاعر در این دوران خود را از درون تنها میبیند و با قطعی شدن فراق و عدم بازگشت به ایران، با اظهار ناامیدی از گذشته خود که بیهود با عقاید حزبی زیسته است، به تنهایی اگزستانسال میرسد که در برابر انتخابش در گذشته، خود را سرزنش میکند. در این تنهایی به پوچی و تنهایی انسان در جهان نظر دارد. در مقایسه انواع تنهایی نیز، تنهایی درون فردی در شعر او فراوانی بیشتری دارد و این تنهایی ناشی از این است که کسرائی روزی با امید به آرمانهای خود شعر میسرود اما در سرانجام شاعری آنها را پوچ دید و با مهاجرت همواره در حسرت بازگشت به وطن ماند و به انزوای درونی رسید.

### مشارکت نویسندگان

این مقاله از رسالهٔ دورهٔ دکتری رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی مصوّب در دانشگاه آزاد اسلامی واحد فیروزآباد استخراج شده است. آقای دکتر احمد طحان راهنمایی این رساله را عهده‌دار بودند. آقای دکتر محمد مهدی ترابی خواه جهرمی به عنوان مشاور و آقای سید علی‌رضا کشفی‌نیا دانشجوی دورهٔ دکتری پژوهشگران این رساله در گردآوری و تنظیم متن نقش داشته‌اند. در نهایت تحلیل محتوای مقاله حاصل تلاش و مشارکت هر سه پژوهشگر میباشد.

### تشکر و قدردانی

نویسندگان بر خود لازم میدانند مراتب سپاسگزاری خود را از سردبیر محترم، مدیر مسئول ارجمند و همکاران پرتلاش و فرهیختهٔ نشریهٔ سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب) و نیز کارکنان گروه محترم زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی فیروزآباد اعلام نمایند.



### عدم تعارض منافع

نویسندگان این مقاله گواهی مینمایند که این اثر در هیچ نشریه داخلی و خارجی به چاپ نرسیده و حاصل فعالیت‌های پژوهشی تمامی نویسندگان است و ایشان نسبت به انتشار آن آگاهی و رضایت دارند. این تحقیق طبق کلیه قوانین و مقررات اخلاقی اجرا شده و هیچ تخلف و تقلبی صورت نگرفته است. مسئولیت گزارش تعارض احتمالی منافع و حامیان مالی پژوهش به عهده نویسنده مسئول است و ایشان مسئولیت کلیه موارد ذکر شده را برعهده میگیرند.

### REFERENCES:

- Abedi, Kamyar. (2016). Huge Expectation Shepherd (Life ana Poems of Siavash Kasraee). Tehran: Sales, pp. 28- 69- 72- 73- 104- 163.
- Fromm, Erich. (2018). Escape From Freedom. Tehran: Morvarid, p. 39- 40.
- Kasraee, Siavash. (2012). Collection Of Poems. Tehran: Negah.
- Paz, Octavio. (2002). The Labyrinth Of Solitude. Tehran: Lohe fekr, p. 7.
- Rahimzade, soosan and others. (2011). Conceptual Basic of Loneliness: A Qualitativ Study. Developmental Psychology: Iranian Psychologists, Vol. 8, Issue 30, Winter 2012. pp. 123-141.
- Sharifi, Feyz. (2012). The poetry of our time, Siavash Kasraee. Tehran: Negah, p. 11.
- Shams Langroodi, Mohammad. (2018). An Analytic History of Persian Modern Poetry. Vol.1. Tehran: Markaz, pp. 448- 449.
- Shams Langroodi, Mohammad. (2018). An Analytic History of Persian Modern Poetry. Vol.2. Tehran: Markaz, p. 414.
- Shams Langroodi, Mohammad. (2018). An Analytic History of Persian Modern Poetry. Vol.3. Tehran: Markaz, p. 406-408.
- Shams Langroodi, Mohammad. (2018). An Analytic History of Persian Modern Poetry. Vol.4. Tehran: Markaz, pp. 415.
- Svendsen, Lars. (2017). A Philosophy of Loneliness. Translated by Khashayar Deihimi. Tehran: Nashre now, pp. 3, 4, 22, 23, 29, 33, 148, 149, 150, 155, 172.
- Yalom, Irvin, D. (2016). Existential Psychotherapy. Translated by Sepide Habib. Tehran: Ney, pp. 493- 499.
- Zarghani, Mahdi. (2004). Contemporary Iranian Poetry. Tehran: Sales, p. 370-371.

### فهرست منابع فارسی

- اسونسن، لارس. (۱۳۹۷). فلسفه تنهایی. ترجمه خشایار دیهیمی. تهران: فرهنگ نشر نو.
- پاز، اکتاویو. (۱۳۸۱). دیالکتیک تنهایی. ترجمه خشایار دیهیمی. تهران: لوح فکر.
- جمعی از پژوهشگران (۱۳۹۰) حزب توده از شکل‌گیری تا فروپاشی، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- رحیمزاده، سوسن، پورا اعتماد، حمیدرضا، عسکری، علی، حجت، محمدرضا (۱۳۹۰) «مبانی مفهومی احساس تنهایی: یک مطالعه کیفی»، فصلنامه روانشناسی تحولی، دوره هشتم، شماره ۳۰، صص ۱۴۱ - ۱۲۳.

زرقانی، مهدی. (۱۳۹۱). چشم‌انداز شعر معاصر ایران، تهران: ثالث.  
شریفی، فیض. (۱۳۹۱). شعر زمان ما (سیاوش کسرای). تهران: نگاه.  
شمس لنگرودی، محمد. (۱۳۹۷). تاریخ تحلیلی شعر نو. ۳ جلدی، تهران: مرکز.  
عابدی، کامیار. (۱۳۹۵). شبان بزرگ امید (زندگی و شعر سیاوش کسرای). تهران: ثالث  
فروم، اریک. (۱۳۹۷). گریز از آزادی. ترجمه عزت‌الله فولادوند. تهران: مروارید.  
کسرای، سیاوش. (۱۳۹۱). مجموعه اشعار. تهران: نگاه.  
یالوم، اروین د. (۱۳۹۵). روان‌درمانی اگزیستانسیال. ترجمه سپیده حبیب. تهران: نی.

#### معرفی نویسندگان

**سیدعلیرضا کشفی‌نیا:** دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد فیروزآباد، دانشگاه آزاد اسلامی، فیروزآباد، ایران.  
(Email: [ar\\_kashfinia@yahoo.com](mailto:ar_kashfinia@yahoo.com))  
(ORCID: 0000-0003-1898-686x)

**احمد طحان:** استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد فیروزآباد، دانشگاه آزاد اسلامی، فیروزآباد، ایران.  
(نویسنده مسئول: [a.tahan@iauf.ac.ir](mailto:a.tahan@iauf.ac.ir))  
(ORCID: 0000-0002-3112-0190)

**محمد مهدی ترابی خواه جهرمی:** استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد لارستان، دانشگاه آزاد اسلامی، لارستان، ایران.  
(Email: [torabikhah.m@iaularestan.ac.ir](mailto:torabikhah.m@iaularestan.ac.ir))  
(ORCID: 0009-0000-9964-2385)

#### COPYRIGHTS

©2021 The author(s). This is an open access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution (CC BY 4.0), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, as long as the original authors and source are cited.

#### Introducing the authors

**Seyed Alireza Kashfinia:** PhD student in the Department of Persian Language and Literature, Firouzabad Branch, Islamic Azad University, Firouzabad, Iran.  
(Email: [ar\\_kashfinia@yahoo.com](mailto:ar_kashfinia@yahoo.com))  
(ORCID: 0000-0003-1898-686x)

**Ahmad Tahan:** Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Firuzabad Branch, Islamic Azad University, Firuzabad, Iran.  
(Email: [a.tahan@iauf.ac.ir](mailto:a.tahan@iauf.ac.ir) Responsible author)  
(ORCID: 0000-0002-3112-0190)

**Mohammad Mehdi Torabikhah Jahromi:** Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Larestan Branch, Islamic Azad University, Larestan, Iran.  
(Email: [torabikhah.m@iaularestan.ac.ir](mailto:torabikhah.m@iaularestan.ac.ir))  
(ORCID: 0009-0000-9964-2385)